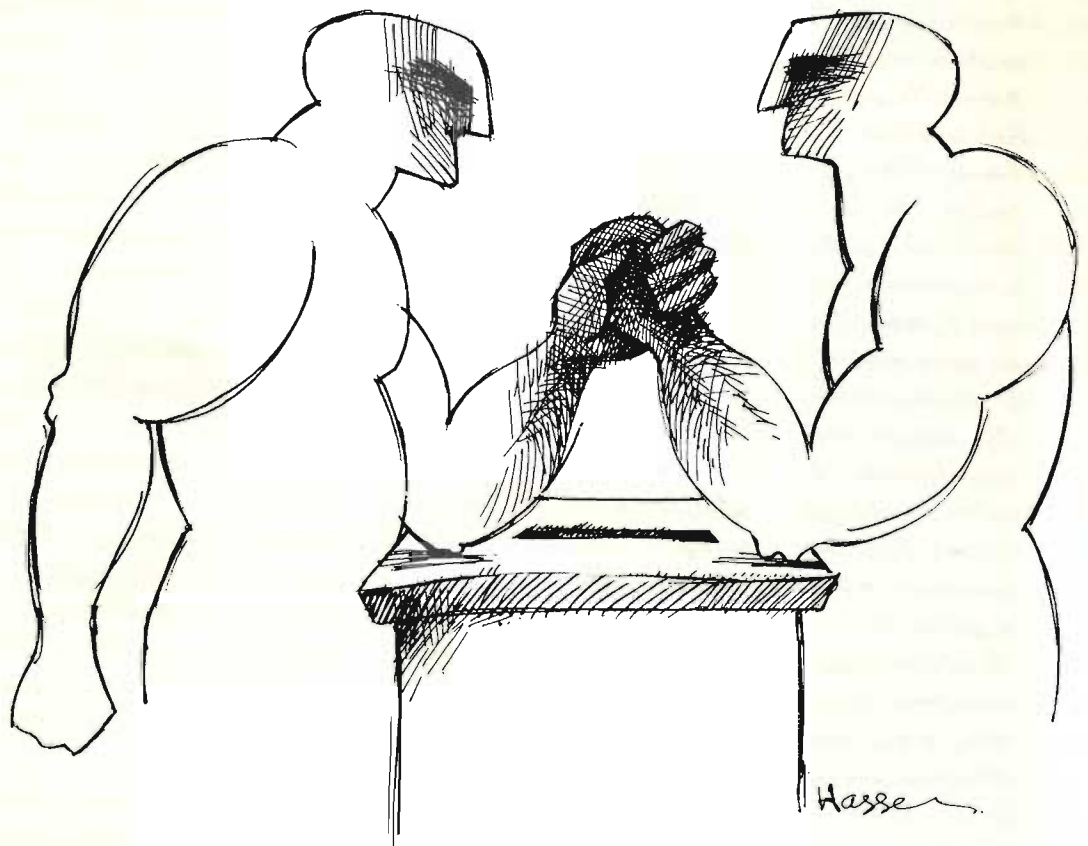


انتخابات، نیروها و چشم انداز آتی



اسفندیار بهاری

در این که انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی و انتخابات اخیر ریاست جمهوری نشان می‌دهد که راست محافظه کار از پشوانه‌ای مردمی برخوردار نیست، دیگر شکی نمانده است. این جریان در طی چهارمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، و با ائتلاف راست مدرن تخصص‌گرا، جریان موسوم به خط امام و جناح چپ اسلامی را از صحنه‌ی قدرت دور و آن

را با شکست سختی روبرو ساخت. در سال ۱۳۷۲ و در هنگامه‌ی ششمین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری، جمعیت مولفه آقای احمد توکلی را در قبال آقای هاشمی علم کرد و بدین طریق تضاد خود را با برنامه‌های راست مدرن و تخصص‌گرا آشکار نمود. با انتخاب هاشمی و حین گزینش اعضای کابینه، با فشار راست محافظه کار، وزرای وزارت خانه‌های کلیدی از این جریان انتخاب

شدند. راست محافظه کار توانست در جامعه‌ی روحانیت مبارز و جامعه‌ی مدرسین، قوه‌ی قضائیه، قوه‌ی مقننه، صدا و سیما، شورای نگهبان، سازمان تبلیغات اسلامی، بنیادها و مراکز مهم سیاسی و نظامی نقشی درجه اول بگیرد. انحصار قدرت از سوی راست محافظه کار، پیامدهای منفی بسیاری در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی داشته

است. در عرصه اقتصاد، بورژوازی تجاری و سوداگر هم‌چنان به یکه تازی پرداخت و اقتصاد دلال‌گرا با روی آوردن به خرید و فروش ارز و سکه‌ی طلا، اشیاء لوکس و مصرفی، زمین بازی و برج سازی و فعالیت در کسب سودهای غیر مولد و باد آورده به کسب سرمایه‌های انحصاری نایل گردید و هر حرکتی را که در جهت تولید انجام می‌گرفت با ضد حرکتی خنثی می‌نمود. این جریان جامعه را به سمت ساختار طبقاتی نوینی هدایت کرد که در این ساختار قریب به اکثریتی مطلق از توده‌ی مردم، زیر خط فقر زندگی میکنند و اقلیتی ناچیز از آن چنان تمرکز ثروتی برخوردارند که قادرند از هر پیش‌روی برنامه‌ی اقتصادی که همگون با منافع آنها نباشد، جلوگیری به عمل آورند.

به طور کلی و در طی دو دوره‌ی ریاست جمهوری هاشمی، دو استراتژی اقتصادی تا میزانی متفاوت، از سوی دو جریان راست محافظه‌کار و راست مدرن تخصص‌گرا به تصویر درآمد. در استراتژی اقتصادی اول که بینش محافظه‌کار آن را دنبال می‌کرد تفوق مطلق اقتصاد بازار بر اقتصاد تولید، خصوصی شدن بیش از پیش مراکز عمده‌ی اقتصادی که در انحصار دولت است (بخوان دست به دست شدن مالکیت آنها از شرکت‌های شبه دولتی به شرکت‌ها و موسسات و بنیادهایی که راست محافظه‌کار بر آن مسلط است)، خصوصی شدن تجارت خارجی و در انحصار درآمدن آن از سوی تجارهای نوینی که بعد از انقلاب و در مقاطع گوناگون لقب محترک، تروریست اقتصادی و مرفهین بی‌درد، زالوهای دلال صفت و... از سوی مردم به آنها اعطاء شد و دارای ثروت‌های باد آورده‌ای شده‌اند، در برنامه گنجانده شده است. استراتژی دوم را جریان موسوم به راست مدرن تخصص‌گرا (کارگزاران) پی می‌جویند. کارگزاران هم به سیاست تعدیل اقتصادی معتقدند و بنا را بر آن گذاشته‌اند تا آن را با توجه به شرایط داخلی کشور به پیش برند. آنها نظارت دایم و کنترل کلیه‌ی مراحل را خواستارند و علاوه بر آن در گفته‌هایشان به مسلط شدن اقتصاد تولیدی بر ساخت اقتصادی کشور تأکید نموده‌اند. هر چند در عمل این چنین نشد و کارگزاران در راه پیش‌برد برنامه‌هایشان با موانع بسیاری روبرو گردیدند. در برنامه‌ی اول و در دوره‌ی اول ریاست جمهوری هاشمی، دولت ۳۳ میلیارد دلار افزایش در تعهدات خارجی پیدا نمود و بخش صنعت که طی این دوره بین ۳۰ تا ۴۰ میلیارد دلار هزینه در آن انجام گرفته بود تا با راه‌اندازی تولید و با صادرات

کالاهای ساخته شده ارز به کشور وارد سازد، نتوانست به اهداف منظور شده در برنامه دست یابد و نیاز ارزی کشور را هم بالاتر برد. علاوه بر همه‌ی این‌ها، تسهیلات بانکی که طی این مدت در اختیار بخش صنعت قرار گرفت ۵۳۸ درصد رشد داشته است. اما ارزش افزوده‌ی صنعت در سال ۱۹۹۲ میلادی، ۱۵/۴ میلیارد دلار بود که ۰/۲۸ ارزش افزوده‌ی بخش صنعت در جهان است. در نیمه‌ی اول سال ۷۲ و در ابتدای دوره‌ی دوم ریاست جمهوری هاشمی، درآمد‌های ارزی کشور کاهش پیدا کرد که در بودجه‌ی سال ۷۲ این کاهش با رقم ۳/۵ میلیارد دلار مشخص شده است. زمان بازپرداخت تعهدات خارجی هم از راه رسید. درآمد ارزی کشور پاسخ‌گوی نیازها و تعهدات نبود، دولت به ناچار دست از تامین نیاز ارزی بسیاری از صنایع در حال راه‌اندازی شست و صنایع کوچک و متوسط اولین قربانیانی بودند که به این مسلخ گرفتار آمدند. برای تامین نیاز ریالی، دولت به سیاست انبساط پولی و استقراض از بانک مرکزی دست زد. آمار و ارقام حاکی از آنند که از ابتدای تشکیل بانک مرکزی تا سال ۷۱، این بدهی حدود ۱۶ هزار میلیارد ریال بود، ولی این رقم در سال ۷۲، یک باره حدود ۱۰ هزار میلیارد ریال افزایش پیدا کرد و در سال ۷۳ این وضعیت باز هم تکرار شد. ارزش پول ملی به میزان وحشتناکی سقوط کرد و از این طریق، اقتصاد تولیدی را ویران و صیدگاه بی‌مانندی برای صیادان ثروت‌های باد آورده فراهم آورد و سبب تکرار بیش از پیش سیکل تمرکز ثروت در بین عده‌ای خاص و افزایش بی‌سابقه‌ی حجم نقدینگی بخش خصوصی شد. ساختار صنعت ایران نیز نشان می‌دهد که بین کالاهای سرمایه‌ای، واسطه‌ای و مصرفی، ترکیب بالنده‌ای وجود ندارد و سهم صنایع سرمایه‌ای نسبت به کل تولیدات صنعتی حدود ۷ درصد است. با این میزان سهم، سخن از صنعتی شدن کشور و استقلال اقتصاد تولیدی به مزاح بیشتر شباهت دارد. در عوض ظرفیت کالاهای مصرفی به شدت افزایش یافته و بر میزان وابستگی اقتصاد کشور به کشورهای مرکز افزوده است. از سال ۷۲ دولت برای بازپرداخت تعهدات خارجی، راه ورود بی‌رویه‌ی کالاهای خارجی را به داخل کشور مسدود کرد. حجم بالای نقدینگی بخش خصوصی، در اثر مسدود ماندن راه ورودی کالاهای مصرفی به سرمایه‌ی سرگردان لقب گرفت. تولید داخلی هم به اندازه‌ی حجم نقدینگی بخش خصوصی نبود تا آنها را جذب نماید. سرمایه‌ی سرگردان که تلاش داشت تا

ارزش دلار را به هزار تومان برساند با مقابله نیروهای امنیتی روبرو گشت، دولت برای برطرف کردن آنها از بازار ارز آنها را به ساخت مسکن مسکن کشاند، غافل از آن‌که تمرکز بیش از پیش ثروت در بین درصدی محدود، مانع توسعه پایدار در بخش مسکن می‌شود. بعد از مدتی رکود بخش مسکن را در بر گرفت و سرمایه‌ی سرگردان راه خود را کج کرد و به شکار کالاهای ضروری مورد مصرف و نیاز روزانه‌ی جامعه پرداخت و در حوزه‌هایی فعال شد که به طریقی غیر مستقیم به بازار ارز در ارتباط است. در بخش تولید به خرید سهام کارخانجاتی پرداخت که از «ارزبری» بالاتری برخوردار بودند. او به خوبی دریافته است هر کالایی که میزان «ارزبری» آن بالاتر باشد نرخ تورمی بالاتری برخوردار است. دولت خود را موظف دید که اولویت را به بازپرداخت بدهی‌های خارجی بدهد تا در سیستم گشایش اعتبار مجبور به خرید نقد نشود و برای جذب سرمایه‌ی سرگردان به سمت واحدهای تولیدی متوسط کوچک، با تمهیداتی راه ورود مواد اولیه مورد نیاز این واحدها را از طریق منطقه‌ی آزاد پهلپار بازگذاشت. هر چند این تمهیدات هم نتیجه نداد و مواد اولیه‌ی واحدهای متوسط و کوچک نیز در انحصار سرمایه‌ی سرگردان قرار گرفت. در حقیقت هر برنامه و تمهیدی که دولت در راه فعال کردن تولید به کار برد، در نهایت به تسلط بیشتر اقتصاد دلال‌گرا در جامعه منجر گردید.

در عرصه‌ی سیاست نیز راست محافظه‌کار با انحصار سیاست خارجی در چنگال خویش، هم چنان بر استراتژی انزوا پای می‌فشارد، هر چند در وقایع اخیر مشخص شده است، فردی که خود را نماینده این جناح می‌خواند با نمایندگان محافظ امپریالیستی امریکا و انگلیس در ارتباط بوده تا ضمن چانه زدن بر سر چگونگی رفع موانعی که انزوا را سازمان داده است، از طریق وابستگی، انزوا شکنی نماید. تجربیات تاریخی و جهانی در چند ساله‌ی اخیر خود گواه آن است که با تلاش نظام دو قطبی، کشورهای مستقلی بوده‌اند که با اتخاذ سیاستی آگاهانه جوانب ملی و بین‌المللی را در راه پیش برد راه‌بردهایشان رعایت نموده و بین این جوانب رابطه‌ی قانونمندی قایل گشته و روز به روز سیمای مستقل‌تر و روشن‌تری به دیپلماسی خود داده و در مبارزه‌ی دیپلماتیک علیه مراکز اصلی نظام جهانی سرمایه‌داری، مسیر بسیار موفقی را پشت سر نهاده‌اند.

به طور مثال چین از آغاز دوران رهبری دنگ شیائو-پینگ توانست با تدوین سیاست اقتصادی «دو سیستم در یک کشور» ضمن حفظ

رهبری حزب کمونیست، چین را به بالاترین میزان رشد اقتصادی رسانده و زمینه را برای احیای نقش گذشته‌ی امپراتوری چین در شرق آسیا فراهم آورد. پیش‌بینی می‌شود که چین تا سال ۲۰۳۰ به ابر قدرت اقتصادی جهان مبدل شود.

زیر بنای سیاست خارجی چین را مصالح ملی و تحلیل مشخص از توازن قوای مراکز اصلی نظام جهانی، در منطقه‌ی شرق آسیا و تمامی جهان تشکیل می‌دهد. چین «به طور آرام ولی سازنده در جهت حفظ منافع ملی خود، سیاست‌هایی در پیش می‌گیرد تا این کشور را از گزند چپه‌گیری‌ها و فشارهای بیرونی حفظ نماید و در نتیجه کشور بتواند در میان مدت و بلند مدت توان لازم را برای احیای قدرت و منزلت تاریخی خود به دست آورد. یکی از هدف‌های سیاست مزبور آن است که از چین چهره‌ای مسئول در امور بین‌الملل بسازد و از هرگونه موضع‌گیری خصمانه که برنامه‌های میان مدت و بلند مدت چین را خدشه‌دار سازد، پرهیز شود»^(۱) در ویتنام نیز چنین راهبردی پی‌جویی می‌شود. هوش‌مین، له دوان، ترون شین و تمامی رهبران نسل پیشین حزب «کار» ویتنام در تمامی برنامه‌هایی که برای گذار ویتنام از کشوری عقب‌مانده و استعمار زده به کشوری توسعه یافته و پیشرو و مستقل داشته‌اند بر انقلابی سه‌گانه تأکید نموده‌اند.

انقلاب در روابط تولید، انقلاب علمی و فنی، انقلاب ایدئولوژیکی و فرهنگی، سه انقلابی بودند که رهبران ویتنام بر رابطه‌ی قانونمند آنها با هم اصرار می‌ورزیدند و به تحلیل مشخص زمانی، از محور قرار گرفتن یکی از آنها باور داشتند. با فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم عملاً موجود، و در رأس آن شوروی، ویتنام که رابطه‌ی اقتصادی و سیاسی تنگاتنگی با شوروی داشت، بر راه مستقل خویش پای فشرد و راهبرد «دو سیستم در یک کشور» را در برنامه‌ی خود برای رسیدن به ساختمان سوسیالیسم برگزید. و ضمن حفظ رهبری حزب کار بر تمامی مناسبات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و خودداری از مانع تراشی در ارتباط بیرونی خود با جهان خارج، بر تداوم دیپلماسی مستقل تأکید می‌ورزد. اما در ایران، وجود مراکز گوناگون تصمیم‌گیری و بعضاً خودمختار، در سیاست داخلی و خارجی و بدون هماهنگی و هم‌گرایی با سیاست‌ها و برنامه‌های کلان قوه‌ی مجریه، آن چنان دیپلماسی درهم و آشفته‌ای در دو دوره‌ی ریاست جمهوری هاشمی سبب شده است که سامان دادن دیپلماسی نوین

از سوی دولت «نو» بر محور توسعه‌ای پایدار و ملی را با دشواری‌های اساسی روبرو ساخته است. ایران در جغرافیای سیاسی جهان حلقه‌ای استراتژیک به شمار می‌آید، دولت با توجه به نقش جغرافیایی، در احیای نقش سنتی ایران به عنوان گذرگاهی تجاری، استراتژی اقتصادی و سیاسی خود را پایه نهاده است. تاسیس خط آهنی که کشورهای آسیای مرکزی و حتی چین را به اروپا و خاور میانه وصل می‌نماید. تاسیس بنادر آزاد تجاری، گسترش تاسیسات حمل و نقل کالا، طرح و اجرای پروژه‌هایی برای لوله‌گذاری جهت حمل نفت و گاز کشورهای آسیای مرکزی به اروپا و خاور میانه و از آن طریق به اقصی نقاط جهان، در چارچوب اجرای این استراتژی به وجود آمده‌اند. کارگزاران این استراتژی معتقدند، ایفای نقشی این چنینی از سوی ایران، موجب خواهد شد تا کشور در موقعیتی از اقتصاد جهانی قرار گیرد که کسی نتواند موجبات انزوای آن را فراهم آورد و این استراتژی را مهم‌ترین و بهترین شیوه برای تامین منافع ملی به حساب می‌آورند. در عمل بسیاری از این پیش‌بینی‌ها به واقعیتی مسلم تبدیل نشد. ارتباط بین ایران و آمریکا کمافی‌السابق بحرانی است. هر چند همزمان با تشکیل دادگاه میکونوس و انعکاس رای آن در جهان و ایران، بحث و بررسی در خصوص روابط ایران و آمریکا در محافل سیاسی و مراکز استراتژیک و سیاست‌گذار آمریکا شتابی خاص یافت، در واشنگتن کنفرانس بررسی روابط ایران و آلمان برگزار گردید، کنفرانس مشابهی دیگری نیز در واشنگتن برگزار شد که طی آن چگونگی روابط ایران و آمریکا مورد بررسی قرار گرفت. به دنبال آنها، برگزاری اجلاس ویژه‌ی کمیسیون فرعی روابط خارجی سنا و مهم‌تر از همه‌ی این‌ها، گزارش شورای روابط خارجی آمریکا درباره‌ی سیاست دولت کلینتون در قبال ایران و امنیت خلیج فارس بوده است، این گزارش را یک گروه مطالعاتی شامل برژینسکی، اسکوکرافت، ریچارد مورفی و ... تهیه نموده و در آن خواهان نرمش در برابر ایران و هماهنگی با اروپا می‌گردند و سیاست مهار دو جانبه را ناکار و شکست خورده ارزیابی می‌نمایند. در این گزارش سیاست تحریم یک جانبه‌ی ایران از سوی آمریکا را ناموفق و به زیان مصالح ملی آمریکا می‌بینند.

ارتباط با اروپا هم بعد از یک دوره‌ی پر رونق، دوباره به دست انداز رکود افتاد. مسلم آن است که اتخاذ سیاست‌های مختلف و چه بسا متضاد از سوی محافل گوناگون قدرت در داخل کشور و چانه‌زنی‌های مختلف نخبگانی که خود را

وابسته به راست محافظه‌کار می‌دانند و به بهای نادیده گرفتن مصالح ملی و عدم همگرایی دیپلماسی ایران در وقایع منطقه‌ای و جهانی با مصالح اقتصاد ملی، تأثیری مخرب و منفی بر راهبردی نهاده است که برای جلوگیری از انزوای کشور، جغرافیای سیاسی ایران را مینا قرار داده و در این راه سرمایه و توان ملی را صرف آن نموده است. به نظر می‌رسد که اینان به بهانه‌ی اسلام‌گرایی و حفظ ارزش‌های اسلامی و ساختار حکومت با صورتی اسلامی و ... برای مصالح ملی بهایی قایل نبوده و حتی از اقدام طالبان که با دست‌های پنهانی و آشکار لابی یهودی حاکم بر کنگره آمریکا و دست راستی‌های افراطی و یهودی حزب رفراوندوم انگلستان سازماندهی شده‌اند، حمایت کرده‌اند.

در افغانستان و در شرایطی که توازن قوا بین همه‌ی نیروهای درگیر وجود داشت، شرکت نفتی اونیگال امریکایی اظهار امیدواری کرد تا از طریق کارگزاری لوله در خاک افغانستان نفت و گاز ترکمنستان را به کرانه‌های پاکستان برسانند. طی چند هفته ناگهان توازن قوای نظامی در هم ریخت، شمار زیادی از سلاح‌های سنگین و هواپیماهای جنگی از سوی پاکستان به طالبان داده شد و طالبان نیز پس از اندک مدتی، کابل را فتح و حکومتی دهشتناک و قرون وسطایی بر بیش از نیمی از خاک افغانستان تحمیل نمود. افکار عمومی در سرتاسر جهان اعمال ددمنشانه و ضدبشری این جریان را محکوم کردند. اما پاکستان و چند کشور عربی، حکومت آنها را به رسمیت شناختند. آمریکا هم چراغ سبزش را برای آنها روشن کرد. عاقبت و بعد از گذشت چند هفته مشخص شد که آن جریان لابی یهودی خواسته است علاوه بر ایجاد فرصتی برای شرکت نفتی اونیگال، با به قدرت رساندن یک جریان سنی وهابی مسلک در افغانستان، دیواره‌ی غربی خاک ایران را مورد تهدید قرار دهد و به قول خود از این طریق مانع تحرک و در نهایت حضور حزب‌الله و حماس در جنوب لبنان و فلسطین اشغال شده شود. پس از پیشروی طالبان به شمال افغانستان، به تاریخ ۷/۳/۷۶ در یکی از روزنامه‌های عصر که اذهان عمومی آن را منتسب به جناح راست محافظه‌کار می‌دانند، سرمقاله‌ای به چاپ رسید که نویسنده‌اش آورده است: «به نظر من دولت باید مذاکرات خود را با گروه طالبان توسعه داده و زمینه‌های اشاره شده در امنیت ملی (آرامش در افغانستان، امنیت مرزها، بازگشت آوارگان افغانی، مبارزه با قاچاق مواد مخدر) هم چنین تضمین حقوق مدنی

شعیان در جامعه‌ی افغانی باید مورد بحث دقیق قرار گیرد. بدون شک نتایج مثبت این مذاکرات می‌تواند ضمن تمهید شناسایی دولت جدید در کابل، مقدمه‌ای برای آغاز فصل جدیدی در روابط دو جانبه و همکاری‌های منطقه‌ای بین دو کشور همسایه باشد.^(۲) همین نویسنده، قبلاً و هنگام پیشروی اولیه‌ی طالبان اعلام کرده‌بود، «مهارت این گروه (طالبان) در استفاده از فرصت‌ها و به کارگیری همه‌ی امکانات بسیار چشمگیر است. گروه طالبان از تعلق دینی مردم خوب استفاده می‌کند و در تطمیع فرماندهان، هم مهارت دارند و هم سخاوت، و بالاخره در نمایش قدرت آنجا که زمینه داشته باشند هم دریغ ندارند. به نظر من رهبری این گروه تاکنون از خود لیاقت خوبی نشان داده و این برای آینده‌ی افغانستان مایه‌ی امیدواری است»^(۳) اما در ۷۶/۳/۱۱ و پس از عقب نشینی طالبان از شمال افغانستان در همین روزنامه آمده است؛ «امروزه بر کسی پوشیده نیست که گروهک طالبان تجسم عینی و پلید شیطان بزرگ و تبلور تلاش‌های سودجویانه‌ی بعضی از همسایگان این کشور می‌باشد، نیز کاملاً روشن است که بعضی دیگر از کشورها، مشخصاً عربستان سعودی، با تغذیه‌ی همه جانبه‌ی این گروه اهداف اسلام ستیزی خود را دنبال می‌نمایند... تمام حامیان گروه طالبان به علتی یا عللی در حال ضربه زدن به کشورمان می‌باشند. البته ممکن است هر کدام به دلیلی، مثلاً یکی به دلیل مذهبی، دیگر ژئوپلیتیکی و یکی نیز به عنوان هدف استراتژیک، انگیزه آنها متفاوت، اما هدف مشابه است».^(۴) (تاکید از ماست).

در عرصه‌های اجتماعی نیز محافظه کاران عرصه را بر توده‌ی مردم و بر پیر و جوان تنگ کرده‌اند. نقض قانون اساسی توسط گروه‌ها و دسته‌جات شبه فاشیستی، و هجوم آنها به روشن فکران، مراکز فرهنگی مستقل و حتا به زنان و دختران به اتهام بد حجابی و کم حجابی. فشار و افراط گرایی بسیاری از مسئولین امور تربیتی در برخورد با دانش آموزان مقاطع راهنمایی و دبیرستان. فشار روزافزون بر اساتید و دانش‌جویان مستقل در فضای دانشگاه‌ها، فرهنگ عدم احساس امنیت را در درون جامعه زایاند. حذف تدریجی همه‌ی نیروها از مراکز قدرت، رد صلاحیت بسیاری از کاندیداهای انتخابات مجلس و ریاست جمهوری، ابطال آرای مردم اصفهان در هنگام برگزاری انتخابات پنجمین دوره مجلس بدون هیچ دلیل موجه و قانونی، سازمان دادن دسته‌های نمایشی برای

ترور شخصیت رییس جمهور منتخب در حین مبارزات انتخاباتی و ... توده‌ی مردم را نسبت به نحوه‌ی عمل کرد راست محافظه کار بسیار هراسان ساخت. برای مقابله با هراس ایجاد شده، آنها به حضوری همه جانبه علیه راست محافظه کار کشیده شدند تا به فردی که همه‌ی ابزارهای قدرت علیه او بسیج شده بودند رای دهند و بدین طریق راست محافظه کار را در نبردی مسالمت‌آمیز با شکست روبرو سازند. در تاریخ معاصر ایران، توده‌های مردم، آفریننده‌ی تند پیچ‌های تاریخی‌ای بودند که نمادی آشکار از سمت و سویی به حساب می‌آمدند که عقل جمع در راه گذر از آن بود. بی‌گمان همایش دوم خرداد حاکی از آن بود که بین نیروهای اجتماعی ایران رفتار و بینشی همگونه علیه‌ی راست محافظه کار شکل گرفته است. این همایش نشان از آن داشت که تضاد بین سنت و مدرنیته در شرایط کنونی به فعال ترین تضاد در جامعه ما تبدیل شده است. در یک وجه این تضاد نیروهای محافظه کار و سنتی قرار گرفته‌اند که در پنجمین دوره مجلس و با عمل کردهای شان بیش از پنجاه و پنج درصد از افراد واجد شرایط کشور را نسبت به حضور در انتخابات بی تفاوت ساختند. با کسب رای پانزده درصد افراد واجد شرایط اعتباری روبرو زوال از خود در ذهن توده‌ی مردم بر جای نهاده‌اند و در وجه دیگر تضاد، راست مدرن تخصص‌گرا (کارگزاران سازندگی)، نیروهای پیرو خط امام، جناح چپ اسلامی، نیروهای مستقل و ملی، نیروها و جوانان هوادار دکتر سروش، جنبش سبز، نیروهای هوادار عدالت اجتماعی و جنبش زنان قرار گرفتند. این نیروها بدون آن که به دور هم جمع شوند، حول برنامه‌ی خاصی به توافق رسیده‌اند. محور برنامه‌ی آنها جستجو و پی‌جویی راه‌گذر به مدرنیسم است. در اولویت قرار گرفتن توسعه‌ی اقتصادی در برنامه‌ها و راهبردهای کشورهای پیرامونی امکانات جدیدی را برای تکنوکرات‌ها و تخصص سالاران فراهم آورده است تا اهرم‌های قدرت را به دست آورند. تخصص سالاران بر دو دسته‌اند. دسته اول همان ایدئولوژیک‌هایی هستند که در دولت‌های ایدئولوژیک از نقشی درجه اول برخوردار بودند و برای حفظ نقش و قدرت، خود را با شرایط جدید انطباق داده‌اند. تجربه‌ی روسیه نشان می‌دهد که درصد بالایی از این گروه مصالح ملی خود را هم برای حفظ قدرت فدا می‌نمایند. دسته‌ی دوم تخصص سالارانی هستند که ضمن انطباق خود در شرایط گوناگون، برای مصالح ملی محوریت قایلند. به طور مثال بسیاری از نخبگان چین که بعد از به قدرت

رسیدن دنگ شائوپینگ اهرم‌های قدرت را در چین به دست گرفته‌اند. کارگزاران سازندگی در تشکل با برنامه‌های را سازمان ندادند، هر دو رگه‌هایی از پیوند اسلام‌گرایی و مصالح ملی جهان‌گرایی را می‌توان در آنها یافت. اما بر برنامه‌های آنها را عموماً راهبرد «ضد انزوا» تشکیل می‌دهد. عمده شدن این گرایش، تقویت بیش از پیش جهان‌گرایی را در آنها تقویت خواهد نمود و این می‌تواند در آینده معضلی در گرایش و سمت‌وسوی نهایی آنها گردد. در بین نیروهای خط امام، جناح چپ تفکر پیوپولیستی و فرط طیفاتی را به کنار نهاده است. موضعی که اخیراً در دو هفته‌نامه‌ی «عصر ما» انعکاس می‌یابد. را نسبت به شکل‌گیری جریان امیدوار می‌کنند که در جستجوی اسلامی خردورز و عقل‌گراست، بین این گرایش ایدئولوژیک‌اش با گرایش به سوی عدالت اجتماعی و ملی‌گرایی و جهان‌گرایی پیوندی ویژه ایجاد کرده است. جناح چپ خط امام هنوز در بیان نظریات، از محافظه کاری دست نرفته است، و در مواقعی بیشتر معلول‌ها را می‌بیند. به بحث‌های ساختاری کمتر کشیده می‌شود. «عصر ما» هنوز علت استمرار استبداد نفتی را در ساختار حکومت در ایران و از فردای ایفای نقش تعیین کننده‌ی نفت در ساختار اقتصادی ایران را توضیح ن داده است.

«عصر ما» هنوز برنامه‌ای حداقل پیش‌روی ما قرار ن داده است، تا با جمع شدن حول آن، تمامی موانع ساختاری برای استقرار جامعه‌ی مدنی، عدالت اجتماعی و استقلال را از پیش پای خویش بردارند. «عصر ما» نگفته است چگونه اقتصاد را تک محصولی بگریزیم و راه تکرار در تامین نیاز ارزی کشور بجوییم. چگونه راه زست تاریخی استبداد را در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی بندیم. «عصر ما» راه درمان قطعی بیماری اقتصادی ملی ما را که رکود همواره با تورم دایمی است به ما یاد ن داده است و هنوز به خیلی از پرسش‌های «خود» نیز پاسخ ن داده است. «عصر ما» در یادداشتی کوتاه به مخاطبش فهمانده است که بین گرایش به عدالت اجتماعی و مصالح ملی، مصالح ملی را محور می‌بیند تجربه‌ی چین و چند کشور مستقل در جهان نشان داده است که بین این دو گرایش در عصر کنونی پیوندی تنگاتنگ و قانونمند وجود دارد و با نفی یکی به دیگری نمی‌توان رسید. همان طور که بین ملی‌گرایی و جهان‌گرایی نیز در «عصر ما» چنین پیوندی برقرار است. در جهان امروز «راه انزوا» ما را به جایی نخواهد رساند. با حفظ مصالح ملی، و با اتخاذ سیاستی همه جانبه‌نگر،

باید از تبدیل شدن به کشوری که هر کس از گرد راه می‌رسد فشاری بر آن وارد سازد، جلوگیری بعمل آورد. سیاست خارجی ما باید بتواند راه فشار را ببندد، حال چگونه؟ و از چه راهی میسر است؟ این را «عصر ما» به ما نگفته است. بسیاری از منتقدین این جریان معتقدند که جناح چپ خط امام: زمانی که از قدرت به دور افتاده باشد دارای مواضع دموکراتیک و رادیکال است و بعد از سهیم شدن در قدرت از این مواضع عدول خواهد کرد.

در بین نیروهایی که در انتخابات اخیر دور هم گرد آمده‌اند ممکن است جریانی باشد که حضور مردم را فقط برای رسیدن به قدرت بخواهد. حضور چنین جریانی در همه‌ی جنبش‌های رادیکال سابقه داشته است. این جریان پنجره را برای راست محافظه کار خواهد گشود تا نفسی تازه کند و قوایش را برای تار و مار ساختن نیروهای انقلابی تجهیز نماید.

نیروهای مستقل و ملی هم در چند ساله‌ی اخیر به فعالیت خود افزوده‌اند. هر چند آنها هم برای معضل‌های اساسی راه درمان و نسخه‌ای نییچیده‌اند، اما در بین آنها جریانی جوان و رادیکال، و علاقمند و جستجوگر در حال شکل‌گیری است که عمدتاً حول مجله‌ی ایران فردا گرد آمده و به بیان نظرات خویش پرداخته‌اند. به نظر می‌رسد که این جریان در آینده‌ی نه چندان دور راه مستقل تری را نسبت به نهضت آزادی و جریان‌های دیگر در پیش گیرد. اشتیاق بیش از پیش روشنفکران دینی و توده‌ی دانش‌جو به فهم جهان معاصر و نقش دین در آن و اغنا نشدن این نیروی عظیم از اندیشه‌های نخبان ایدئولوژیک راست محافظه کار، این نیروها را به سمت دکتر سروش و اندیشه‌هایش کشاند. دکتر سروش معتقد است که ایدئولوژیک کردن دین اگر هم ممکن باشد ناپذوب است، چرا که به سکولار شدن دین می‌انجامد. این جریان بیشتر طیفی فرهنگی است و سطوحی از بینش خود را در مجله‌ی کیان باز می‌نماید. و به نظر نمی‌رسد که این طیف علاقمند به آن باشد که خود را درگیر آرایه‌ی برنامه برای حل معضل‌های اقتصادی و سیاسی و... کند. و یا آن که هنوز به ضرورت طرح این مسائل نرسیده است. در مجله‌ی کیان جای خالی این مباحث به خوبی حس می‌شود.

بالا رفتن آلودگی هوای تهران و شهرهای بزرگ ایران، و به خطر افتادن زندگی در کره زمین،

به خاطر شکافی که در لایه‌ی اوزون ایجاد شده است، بستر مناسبی را برای گروه‌های سبز و هوادار حفظ محیط زیست در جهان و ایران فراهم آورده است. مقاومت و بی‌توجهی مراکز استراتژیک جهان سرمایه‌داری نسبت به مصیبتی که در حال شکل‌گیری است، بیم و هراس را در تن همه‌ی جانداران جهان تنیده است. هواداران جنبش سبز در سرتاسر جهان به جریانی دموکراتیک تبدیل شده‌اند و عموماً بین آنها و فمینیست‌ها و جریان‌های چپ، اتحادی عملی در قبال جریان‌های راست شکل گرفته است. جنبش سبز در ایران عموماً خود را درگیر بسیج دانش‌آموزان و کودکان (نسل آتی) علیه آلودگی هوا در تهران و شهرهای بزرگ کرده و کمتر به مطرح نمودن مسائل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، علاقه نشان داده است. در بین نیروهای هوادار عدالت اجتماعی هم تغییراتی اساسی در داخل کشور به وقوع پیوسته است. با فروپاشی شوروی، آن محور جهان‌گرایانه که از شهریور ۱۳۲۰ بر برنامه‌ی آنها حاکم بود و مصالح ملی در بسیاری مواقع فدای مصالح جهان‌گرایانه می‌گردید و با این خطای تئوریک که محور، مصالح سوسیالیسم واقعاً موجود و پرولتاریای جهانی است پوشش می‌یافت. به نظر می‌رسد جای خود را به ارجح دیدن و ارجح دانستن مصالح ملی داده است. و این نقطه عزیمت نوینی است که می‌تواند راهی نو را پیش پای این نیروها گذارد. هر چند بخشی از این نیروها، کماکان چشم امید به احیای شوروی دوخته‌اند و تقدیر خود را در آن سوی آب‌های خزر جستجو می‌کنند. بخشی دیگر نیز تحولاتی را که بعد از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم و نظام دو قطبی در جهان به وجود آمده است، باور ندارند و همراه با دسته‌های دیگر بر نگاه‌های خشک و بی‌انعطاف گذشته تاکید می‌نمایند. اینان نیز همان جهان‌گرایانی هستند که همچنان در انتظار فعال شدن تضاد ماهوی نظام سرمایه‌داری، روز را به شب می‌سپارند، پیر می‌شوند و می‌میرند، بدون آن که زندگی را باور کنند. نئوکانتی‌هایی که ذهن خود را جهان ممکن می‌پندارند.

راست محافظه کار بر سر راه مشارکت سیاسی و اجتماعی و حتا اقتصادی زنان موانعی بسیار ایجاد کرده است. اساس تفکر راست محافظه کار بر سر زنان بی‌شباخت به تفکر طالبان در افغانستان نیست و بی‌دلیل نیست که زنان در جامعه‌ی ما این جریان را طالبان ایران

می‌شناسند. البته زنان در جامعه‌ی ما گروهی سازمان یافته با آرمان‌های فمینیستی به حساب نمی‌آیند و بیشتر به همراهی با مردان و هم آوا باندای توده‌های مرد و برای رفع معضل‌های اجتماعی و اقتصادی به میان آمده‌اند. زنان روشنفکر جامعه ما باور دارند که با استقرار جامعه مدنی، فرصت آن را خواهند یافت تا با حضور و مشارکت اجتماعی و سیاسی، مبارزه با مظاهر عینی تفکر مردسالاری را در جامعه، به شکلی مسالمت‌آمیز سازمان دهند. واقعیت آن است که زنان ما دارای طبعی آرام و مسالمت‌جو می‌باشند و شاید دلیل عمده‌ی تسلط افکاری تنش‌زدا و مسالمت‌آمیز و قانونی بر جنبش دوم خرداد، حضور کمی و کیفی زنان در آن بوده باشد.

حفظ این تناسب قوا در صورتی میسر خواهد بود که به توده‌ی مردم امکان مشارکت و نظارت بر همه‌ی برنامه‌های خرد و کلان در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی داده شود. راه بیشبرد آن، استقرار تشکل‌های مردمی از پایین و توسط توده‌های مردم است. آیا جنبش همگانی دوم خرداد به چنین چشم‌اندازی دست خواهد یافت؟

مسلماً اگر راست محافظه کار هم چنان مراکز اصلی قدرت را در دست داشته‌باشد، دولت نو دو چشم‌انداز پیش روی خواهد داشت. چشم‌انداز اول آن است که کابینه‌ای تحمیلی تشکیل دهد و وزارت‌خانه‌های اساسی و کلیدی را به راست محافظه کار سپارد. که نتیجه‌ای بهتر از دولت هاشمی نخواهد گرفت و افق مسدود و بسیار تیره‌تری قابل تصور خواهد بود. چشم‌انداز دوم آن است که کار به تقابلی همه‌جانبه کشیده شود، مسلم آن است که حضور توده‌ی مردم و نیروهای اجتماعی در آن صورت، نقشی تعیین‌کننده خواهد یافت. خاتمی با نحوه‌ی گزینش وزیرانش، بر یکی از این دو چشم‌انداز انگشت خواهد نهاد. هر چند همایش دوم خرداد نوید شکل‌گیری حرکت نوینی را از سوی توده‌ی مردم در تاریخ معاصر دارد.

پانویست‌ها:

- ۱ - اطلاعات سیاسی و اقتصادی شماره (۱۱۶-۱۱۵) صفحه ۹۵
- ۲ - رسالت ۷/۳/۷۶ - سرمقاله
- ۳ - رسالت ۷/۹/۷۵ به نقل از عصر ما شماره ۷۱ ص ۱۱
- ۴ - به نقل از عصر ما شماره ۷۱ ص ۵ □